



## درباره وحدت عقل آکوئیناس رویارویی دو قرائت از فلسفه ارسطو

بهنام اکبری

**اشاره:** کتاب وحدت عقل در ردّ ابن رشدیان اثر فیلسوف نامدار سده‌های میانه توماس آکوئیناس (۱۲۲۴-۱۲۲۵) است که توسط نویسنده مقاله حاضر به پایان رسیده و از سوی انتشارات حکمت منتشر گردیده است. نویسنده در این مقاله کوشش کرده تا مقدمه‌ای کوتاه در باب سیر شکل‌گیری این کتاب و مسئله مطرح در آن ارائه نماید و دریچه‌ای به سمت آن بگشاید.

کتاب ماه فلسفه

۱. در طول تاریخ فلسفه قرائت‌های گوناگونی از فلسفه ارسطو صورت گرفته و ارسطوگرایی به تن‌آوری درخت فلسفه باری بسیار رسانده است؛ و همان گونه که وایتهد فروکاست تاریخ فلسفه را به شرح و تحشیه آرای افلاطون سزاوار می‌داند، می‌توان همین امر را درباره ارسطو نیز صادق دانست و چه بسا در طی تاریخ فلسفه این شرح و بسط در فلسفه ارسطویی پررنگ‌تر صورت گرفته باشد. در این میان اما، ارسطوگرایی یا فلسفه مشاء با جریان‌هایی مجادله برانگیزتر و گاه حتی - برای جوامع گوناگون - مناقشه برانگیزتر همراه بوده است. به ویژه در آنجا که این فلسفه در کنار اندیشه‌های دینی قرار گرفته، این مناقشات پررنگ‌تر نمودار گشته؛ چرا که ذات استدلالی این فلسفه که بنیاده بر عقل محض است و عقل طبیعی را کامل‌ترین داور هر گونه استدلالی برمی‌شمرد، با مسائلی رویاروی می‌گردد که گاه استدلال‌ناپذیر و گاه حتی استدلال‌گریز می‌نمایند. ارسطوگرایان یا مشائیان آنجا که با این مسائل مواجه شده‌اند، به چند طریق به پاسخ‌گویی برآمده‌اند:

نخست: فیلسوفانی هستند که در برابر این تضادها تا آنجا که در توان داشته‌اند کوشیده‌اند و اگر راه حل مناسبی نیافته‌اند کار را به سکوت و پذیرش حکم دینی و ایمانی وا گذاشته‌اند.



دو دیگر فیلسوفانی‌اند که به خوانش ناب و دقیق خود ارسطو قائل‌اند و بیش از آن که دغدغه همسویی آرای وی با احکام دینی را داشته باشند، در پی شرح و تفسیر متون خود ارسطو و ارائه نابت‌ترین و بی‌آمیغ‌ترین تفسیر از آرای وی برآمده‌اند. شاید بهترین نماینده این گروه در میان فیلسوفان جهان اسلام ابن‌رشد باشد و در غرب ابن‌رشدیان لاتینی مانند سیگر برابانتی.<sup>۲</sup> شاید به سبب همین پایبندی به ارسطو بوده که آرای ابن‌رشد در جهان اسلام کمتر مورد توجه قرار گرفته است و هنوز هم در حاشیه قرار دارد.

سومین گروه فیلسوفانی‌اند که به اصل این تضاد باور نداشته و اصولاً تضادی نمی‌دیدند. برای این فیلسوفان کار عقل جستجوی حقیقت و پیش‌گیری از خطاها است و از آنجا که دین نیز حاوی حقیقت است. پس اگر عقل در مسیری صحیح حرکت نماید، به همان نتایجی می‌رسد که دین از آن سخن می‌راند و در این میان چون سخن «فیلسوف» (ارسطو) کامل‌ترین نمود عقل طبیعی بشر است و وی به بهترین وجهی در پی جستجوی حقیقت گام برداشته است، اصالتاً میان آرای او و احکام دینی تضادی نمی‌تواند وجود داشته باشد و آنجا که تضادی می‌بینیم از سویی به سبب سوءتعبیرها و سوءتفسیرهای شارحان و مفسران و عدم دقت آن‌ها و از دیگر سو به دلیل درک نادرست از دین و آموزه‌های آن است.

توماس آکوئیناس را می‌توان از جمله این فیلسوفان دانست و کتاب درباره وحدت عقل در رد ابن‌رشدیان وی بهترین نماینده این گونه طرز تفکر است.



۲. ویلیام تاکویی (William of Tocco) که از نخستین افرادی است که به نگاشتن شرح زندگی‌نامه توماس آکوئیناس پرداخته است، در اثر خود می‌نویسد که در پاریس روزگار توماس، سربازی نه به دادن کفاره گناهش تمایلی داشت و نه در پی جبران خطای خود بود و چنین استدلال می‌کرد که «اگر نفس مقدس رستگار گشته است، من نیز رستگار خواهم شد؛ چرا که اگر ما به واسطه یک عقل به شناخت و معرفت دست می‌یابیم، پس در تقدیر نیز [با یکدیگر] سهیم خواهیم بود.»<sup>۳</sup> این سخن برآمده از آرای ابن‌رشد و ابن‌رشدیان لاتینی است که بر این باور بودند که برای همه انسان‌ها عقلی واحد وجود دارد و جمله انسان‌ها از این عقل واحد بهره‌مند هستند.

توماس با نظر به این اندیشه که به چند آموزه‌های دینی را مورد خطر قرار می‌داد، به نگارش اثر خود یعنی کتاب درباره وحدت عقل در رد ابن‌رشدیان می‌پردازد و بر آن می‌گردد تا خطاها و کژروی‌های این تفکر را نمایان سازد. همان گونه که بناتریس اچ. زدلر (Beatrice H. Zedler) در پیش‌گفتار این کتاب آورده است، خاستگاه مسئله به کتاب درباره نفس (De anima) ارسطو و به ویژه دفتر سوم، فصل پنجم آن برمی‌گردد. ارسطو در این بخش در نفس ناطقه دو گونه عقل تمیز می‌دهد: نخست عقل منفعل که خود تمام معقولات می‌گردد و از این رو مشابه ماده است و دیگری عقل فعال که بری از مادیت است و آن را مفارق، غیرمنفعل و عاری از اختلاط برمی‌شمرد.

این سخن ارسطو از ابتدا مناقشه‌برانگیز می‌نموده است و از این رو پس از وی فیلسوفان و شارحان بسیاری آرای خود را درباره این سخن ارسطو اظهار داشته‌اند.

از نخستین این افراد می‌توان به توفراستوس (۳۷۲ - ۲۸۷ پیش از میلاد) و تمیستیوس (حدود ۳۱۷ - ۳۸۸ م) اشاره نمود که سخن ارسطو را چنین تفسیر کردند که او بدین قائل است که هم عقل فعال و هم عقل منفعل در یک نفس بشری وجود دارند. اما این طریق در تفسیر اسکندر افرویدیسی (حدود ۲۰۰ م) از کلام ارسطو تغییر می‌یابد. وی بدین امر قائل است که عقل منفعل در نفس فناپذیر انسان‌ها است، ولی جایگاه عقل فعال والاتر از نفس انسان است و آن از جمله عقول مفارق و مجزا است.

با ظهور فلسفه ارسطویی و روایی آن در میان مسلمانان فیلسوفانی از میان مسلمانان نیز برآمدند که به شرح این سخن ارسطو پرداختند. برای فارابی و ابن سینا عقل فعال عقلی مفارق است که به واسطه صدور و فیضان عالم از فیاض یا واحد

شاید به سبب همین پایبندی به ارسطو بوده که آرای ابن‌رشد در جهان اسلام کمتر مورد توجه قرار گرفته است و هنوز هم در حاشیه قرار دارد.

که به خداوند تعبیر می‌گردد، به وجود می‌آید و این عقل را عقل دهم نامیدند. این عقل فعال برای همه انسان‌ها واحد است و واسطه فیض از واحد به عالم کثرت است و کار نفس آن است که برای دست یابی به شناخت با این عقل مفارق وحدت یابد. ناگفته پیداست که در بطن این نظریه آمیزش فلسفه نوافلاطونی فلوطین به واسطه کتاب ائولوگیا که منسوب به ارسطو به شمار می‌آید و فلسفه ارسطویی نمایان و هویدا است و شاید این نکته یعنی نظریه عقل فعال از اهم نکاتی است که در آن آمیزش و خلط اشتباه مسیر فیلسوفان مسلمان را به جانبی دیگر هدایت نموده است.

هنگامی که ابن‌رشد در جهان فلسفی آن روز و در میان مسلمانان ظهور می‌کند با دو پدیده مواجه می‌گردد، نخست نقد آرای فیلسوفان و به ویژه مشائیان توسط افراد اندیشمندی همچون غزالی (به ویژه در کتاب تهافت الفلاسفه) که این امر به شدت فلسفه را از جهان اسلام به گوشه عزلت رانده بود و دفاع از آن را سخت می‌نمود و دو دیگر، با آمیختگی فلسفه ارسطو با اندیشه‌ها و آرای روبرو می‌گردد که ذاتاً ارسطویی نیستند و این امر سبب می‌گشته تا دست یافتن به چهارچوبی عقلانی و فلسفی از منظری ارسطویی دشوار گردد. فلسفه ای که آن روزها بدان می‌تاختند در اصل به فلسفه مشایی یا ارسطویی خلاصه می‌گردد و از این رو ابن‌رشد با اندیشه در باب این دو کار بدین نتیجه رسید که با حذف آمیختگی از فلسفه ارسطو و پالودن آن در واقع هر دو کار را به انجام رسانده است. چرا که به نظر وی اگر به فلسفه اصیل ارسطو دست یابیم، در حقیقت انتقادات و بدفهمی‌های منتقدان از ارسطو نیز رفع و رجوع خواهد شد. بدین جهت ابن‌رشد کمر همت به نگاشتن تفاسیری بر آثار ارسطو می‌بندد و تفاسیری گوناگون و برای قشرهای گوناگون فرهنگی آن دوران می‌نویسد.<sup>۴</sup>



ابن سینا

ابن‌رشد در مسئله عقل فعال و منفعل بر اساس کتاب درباره نفس ارسطو نه تنها عقل فعال

را مفارق و جدا می‌داند، بلکه بدین نتیجه می‌رسد که اصولاً عقل منفعل نیز جدا و مفارق از نفس

است و این عقل جمله انسان‌ها واحد و منفرد است، این عقل منفرد «تنها به طور عرضی با دیگر قوای مادی نفس مرتبط است» و «به طور ذاتی به یک عقل فعال فناپذیر کلی تعلق دارد. به دیگر سخن: عقل فعال به طور ذاتی جوهر بالفعل فناپذیر منفردی است، و به طور عرضی به مثابه عقلی بالقوه یا مادی با بسیاری از موجودات مادی مرتبط است.»<sup>۵</sup>

مدعای ابن‌رشد این است که این تفسیر نزدیک‌ترین تفسیر به متن ارسطو است و دیگر تفاسیر را نمی‌توان تفاسیر ناب

و خالص ارسطویی دانست. بدین جهت کاری که توماس پیش روی می‌گیرد دو کار است:

نخست آن که نشان دهد که این تفسیر و تفاسیری این‌چنینی از ابن‌رشدیان لاتینی، تفاسیری‌اند که از متن خود ارسطو

به دور هستند و اساس سخنان ارسطو بر بنیانی دیگر است و در این کار همچون متفکران مدرن به خوانش دقیق و مو به موی متن ارسطو می‌پردازد.

و دو دیگر آن که بر آن است تا نشان دهد که ابن‌رشد و تفسیر وی از سنت مشائی برآمده از تمیستیوس، تئوفراستوس،

فارابی و ابن‌سینا و دیگر مشائیان شرق و غرب نیز به دور است و از این رو هم غیرارسطویی و هم غیرمشائی است.

توماس در این مهم از هیچ برهان دینی‌ای استفاده نمی‌کند و بر آن است تا نخست با استدلال عقلی و در مرتبه دوم با

استفاده از متن ارسطو و سنت مشائی و حجیت این دو به استدلال در برابر ابن‌رشد برخیزد. وی در مقدمه کتاب خود می‌گوید:

«مراد ما این نیست که نشان دهیم موضع فوق‌الذکر بدین سبب که با حقیقت ایمان مسیحی تضاد دارد، امری خطا است.

زیرا این نکته به سادگی بر هر کسی بدیهی و مبرهن است. چرا که اگر در انسان‌ها تکرر عقل را که در میان بخش‌های نفس

به نظر تنها بخش فناپذیر و فسادناپذیر آن است، انکار کنیم، در نتیجه پس از مرگ هیچ چیز از نفوس انسان‌ها جز آن جوهر

منفرد عقل باقی نخواهد ماند؛ و از این رو نظام عقاب و ثواب و نیز تفاوت آن از میان خواهد رفت. از این رو خواهان آنیم که

نشان دهیم موضع مذکور بیش از آن که با آموزه‌های ایمان در تقابل باشد، در رد اصول فلسفه است. و از آنجا که می‌گویند

آثار اندیشمندان لاتینی درباره این موضوع رنگ و بویی برای افراد ندارند، و این اشخاص مدعی‌اند که آثار مشائیان را پی

می‌گیرند، و البته درباره این موضوع جز آثار ارسطو که بنیان‌گذار فرقه مشائیان است، هرگز کتب آنان را ندیده‌اند؛ بدین دلیل

ما نخست نشان خواهیم داد که موضع فوق‌الذکر کاملاً با عبارات و مفاهیم کتب ارسطو متضاد است.»<sup>۶</sup>

۳. کتاب درباره وحدت عقل در رد ابن‌رشدیان مشتمل بر یک مقدمه و پنج فصل است. توماس در مقدمه با ارجاع به

ارسطو دلایل خود را برای نگارش این اثر بیان می‌دارد و به طرح مسئله می‌پردازد و به گونه‌ای دو امری را بیان می‌کند

که در آثار نوین نیز مقدمه‌ها به شرح و بیان آن می‌پردازند. نخست طرح پرسش و دیگری روشی است که کتاب در پیش

خواهد گرفت.

## فارابی و ابن سینا

### عقل فعال

### عقلی مفارق است

### که به واسطه صدور و

### فیضان عالم از فیاض

### یا واحد که به خداوند

### تعبیر می‌گردد،

### به وجود می‌آید و

### این عقل را

### عقل دهم

### نامیدند.



ابن رشد

توماس در فصل نخست به مسئله مفارقت عقل از بدن از دیدگاه ارسطو می‌پردازد. ارسطو برای توماس پس از کتاب مقدس حجیت نخست است و چون وی در این اثر به رد آرای ابن‌رشدیان بر اساس کتاب مقدس نمی‌پردازد، از این رو در همان فصل نخست مستقیماً به طرح مسئله از دیدگاه ارسطو می‌پردازد و تفسیر خود را بر دیدگاه ارسطو در باب این جستار در کتاب «درباره نفس» بیان می‌دارد. وی در این فصل نشان می‌دهد که تفسیر ابن‌رشد از دیدگاه ارسطو باطل است و به تحلیل تعاریف ارسطو می‌پردازد. وی بدین منظور حتی بخش‌هایی از کتاب سماع طبیعی (فیزیک) ارسطو را نیز تفسیر می‌نماید.

آکوئیناس پس از این گام نخستین، در فصل دوم به تحلیل مشائیان می‌پردازد و دیدگاه آنان را در باب وحدت عقل مطرح می‌نماید و آنان را به مشائیان یونانی مانند تِمِستِیوس، تئوفراستوس و اسکندر افرویدیسی و مشائیان مسلمان مانند ابن‌سینا و غزالی تقسیم می‌نماید (البته پیدا است که نه تنها غزالی مشائی نبوده، بلکه از سرسخت‌ترین مخالفان فلسفه ارسطویی به شمار می‌آمده، اما چون آکوئیناس کتاب مقاصد الفلاسفة غزالی را که در اروپا به نام مابعدالطبیعة غزالی ترجمه شده بود، در دسترس داشت چنین گمان می‌برد که غزالی نیز مشائی است، حال آن که غزالی این کتاب را برای ارائه خلاصه‌ای از فلسفه مشاء و نشان دادن شناخت خود از این فلسفه و سپس رد آن در کتاب تهافت الفلاسفة نگاشته است.) توماس در این فصل نشان می‌دهد که آرای ابن‌رشد و ابن‌رشدیان لاتینی با دیدگاه مشائیان نیز همسو و همراه نیست و از سنت مشائی به دور است.

توماس در فصل‌های اول و دوم به تحلیل مسئله از دیدگاه حجیت‌های فلسفی خود یعنی ارسطو و مشائیان یونانی و مسلمان می‌پردازد، اما در فصول بعدی به استدلال فلسفی بر اساس عقل و منطق می‌پردازد و طریق خویش را در اثبات موضوع پیش می‌گیرد.

وی در فصل سوم به فرایند دست‌یابی به معرفت می‌پردازد و مسئله را از بُعد معرفت‌شناختی آن مورد بررسی قرار می‌دهد و سپس در فصل چهارم به مسئله وحدت عقل می‌پردازد و در پی اثبات تکثر عقول برمی‌آید.

در فصل پایانی توماس به رد ایرادات احتمالی مبادرت می‌ورزد و همچون تتمه‌ای به انتقاد از ابن‌رشدیان لاتینی می‌نشیند و همراهی با این دیدگاه ابن‌رشد را با مسیحی بودن آنان در تضاد می‌بیند و می‌گوید: «این امر نیز سخافت بسیاری است که او جسارت می‌کند درباره آن چیزهایی بحث کند که مربوط به فلسفه نیستند، بلکه موضوعات ایمان محض‌اند، برای نمونه این که نفس ممکن است از آتش دوزخ آسیب ببیند، و این که او جسارت می‌کند بگوید که می‌توان آموزه‌های عالمان را درباره این نکته رد نمود... تنها انسانی جاهل چنین سخن می‌گوید.»<sup>۴</sup> و در پایان، این رساله جدلی را با به چالش کشیدن مخالفان خود به پایان می‌رساند: «اگر کسی باشد که به دانش خود بنازد، دانشی که به غلط بدان اشتها یافته است و بخواهد چیزی در رد آنچه ما در این کتاب نگاشته ایم بگوید، نگذارید که او در انزوا و یاد جمع جوانانی سخن بگوید که نمی‌دانند چگونه درباره چنین موضوعات بفرنجی استدلال کنند؛ بلکه بگذارید اگر جرأت دارد در رد این رساله چیزی بنویسد؛ او تنها مرا نخواهد یافت که کم از دیگران هستم، بلکه بسیاری از دیگر عاشقان حقیقت را خواهد یافت که با خطای او مخالفت خواهند ورزید و یا جهلش را چاره خواهند نمود.»<sup>۵</sup>

### بی‌نوشت‌ها

1. Alfred North Whitehead, *Process and Reality*, Free Press, 1969, p. 53.
2. Siger of Brabant
3. Thomas Aquinas, *On the unity of the intellect against the Averroists*, tr. Beatrice H. Zedler, Marquette university press, 1968, p. XI.

۴. برای درک بهتر موقعیت دوران ابن‌رشد و چگونگی و سیر تفسیر وی ر. ک:

Routledge History of Philosophy, Volume III, *Medieval Philosophy*, edited by John Marenbon, Routledge press, 1998, pp. 47-60.

5. *Ibid*, p. 54.
6. Thomas Aquinas, *On the unity of the intellect against the Averroists*, p. 22.
7. *Ibid*, p. 74.
8. *Ibid*, p. 75.

توماس آکوئیناس را  
می‌توان از جمله  
این فیلسوفان دانست و  
کتاب درباره وحدت و عقل  
در رد ابن‌رشدیان وی  
بهترین نماینده  
این گونه طرز تفکر  
است